

پایان سخن

دوست جوان من؛

گفتگوی ما تقریباً به پایان رسیده است. در این گفتگو من کوشیدم تا فشرده‌ای از ارزیابی‌های سرشناس‌ترین اندیشمندان جهان نو را درباره تاریخ مذاهب و واقعیت‌های مذهبی — که بی‌گمان بخش اعظم آنها برایت ناشناخته بوده است — در اختیار تو، خواننده عزیز، قرار دهم، زیرا در دورانی که عامل مذهب نقش سرنوشت‌سازی را در کشور ما ایفا می‌کند آشنائی با همه این واقعیت‌ها برایت ضرورت کامل دارد تا هزاره دوم را به صورت صغیر شرعی به پایان نرسانی، و به صورت همین صغیر شرعی پا به هزاره سوم نگذاری.

در آنچه نقل کردم نقش خود من فقط بازگوئی گفته‌ها و نوشته‌های دیگران بوده است و نه ارائه راه مشخصی از جانب خودم، زیرا که اختیار نهائی تشخیص و تصمیم را با خود تو می‌دانم، همچنانکه در همه جوامع مترقی جهان امروز ما نیز این اختیار با خود افرادی است که آزادانه فکر می‌کنند و آگاهانه تصمیم می‌گیرند، و نه با کسانی که با ادعای کلیدداری مطلق حقیقت از آنان اطاعت بی قید و شرط می‌طلبند. و اتفاقاً در این مورد برای تو حقی بیشتر از افراد بسیاری از دیگر جوامع جهانی قائل‌ام، زیرا که تو، در مقام جوانی ایرانی، در این زمینه به خصوص فرهنگ مذهبی میراث گرانی را پشتوانه خود داری که کمتر ملت دیگر در جهان از نظر آن برخوردار است.

دنیای امروز ما تا چند ماه دیگر پا به هزاره تازه‌ای خواهد گذاشت که خود بدان هزاره

سوم نام داده است، زیرا که مبداء تاریخ آن تولد پیامبر جهان مسیحیت، یعنی جهانی است که در حال حاضر بخش برتر دنیای ما است و به ناچار قانون آن نیز قانون برتر جهان است. و امروز تقریباً همه پژوهشگران تاریخ مذاهب — که خود آنها نیز به همین جهان برتر تعلق دارند — بر این واقعیت همدستان اند، و آن را در صدها کتاب و رساله و مقاله تحقیقی خود نیز منعکس کرده اند، که روز ۲۵ دسامبر که این جهان مسیحیت هر ساله آن را به عنوان زادروز عیسی مسیح جشن می‌گیرد از مدت‌ها پیش از تولد عیسی به عنوان روز تولد میترا (مهر) خدای ایرانی امپراتوری رم در این امپراتوری جشن گرفته می‌شده است، و سال‌هایی نیز که ملاک این تاریخ هزاره‌ها هستند در همین امپراتوری رم سال‌های میترائی بوده‌اند که از فروردین ماه و نه از ماه ژانویه آغاز می‌شده‌اند، بدین دلیل که ماه‌هایی چون سپتامبر و اکتبر و نوامبر و دسامبر در مفهوم لاتینی خود معنی ماه‌های هفتم تا دهم سال را دارند و نه آن که مانند سال‌های کلیسائی کنونی ماه‌های نهم تا دوازدهم سال به حساب آیند؛ روز مقدس یکشنبه نیز که آغازگر این سال‌هاست بیشتر از آن که «روز خداوند» باشد روز میترا (خورشید) بوده است، چنانکه هنوز هم در زبانهای آنگلساکسون و ژرمنی به همین صورت «روز خورشید» از آن یاد می‌شود. در همین آئین‌های آغاز هزاره سوم، از ده‌ها هزار کلیسای جهان بانک ناقوس‌ها و سرودهای مذهبی برخواهد خاست که مستقیماً از تشریفات مذهبی میترائی به مسیحیت راه یافته اند، و بلندپایگان کلیسا ردهائی بر تن خواهند داشت که جهان مسیحیت آنها را از راه بی‌زانس از پوشش‌های سلطنتی دربار ساسانی گرفته است، و مراسم مذهبی انجام خواهند گرفت که آنها نیز توسط همین بی‌زانس از همین تشریفات دربار ساسانی نسخه‌برداری شده اند.

غرض من در اینجا بحث تاریخی نیست، فقط تذکر پشستوانه فرهنگی گرانی است که تو، هموطن ارجمند من، به عنوان یک ایرانی در اختیار خویش داری، و پیش از تو یکصد و بیست نسل دیگر تاریخ سه هزار ساله کشورت نیز در اختیار داشته اند، و معلوم نیست در چنین شرایطی چگونه می توان پذیرفت که وارثان چنین میراثی چهارمین هزاره تاریخ خود و سومین هزاره تاریخ بین المللی را در مقام صغیرانی آغاز کنند.



تو نیز در پایان امسال، مانند دیگر جوانان جهان پا بدین هزاره تازه خواهی گذاشت و به ناچار از همان آغاز کار، خود را بر سر یک راه دوراهه سرنوشت ساز انتخاب خواهی یافت:

یکی از این دو راه، راه آن بخشی از جهان بشری است که دست کم چهارصد سال است که پرچمدار تمدن جهان است و تقریباً همه پیشرفت های علمی و فنی و اجتماعی و فرهنگی این جهان را در انحصار خویش دارد. جهانی که دانش امروز ما، صنعت و تکنولوژی امروز ما، برق و تلفن و تلگراف و بیسیم و رادیو و تلویزیون و فکس و اینترنت ما، چاپ و عکاسی ما، بدان تعلق دارند، جهانی که با تلسکوپ های خود راه دنیای بی نهایت بزرگ و با میکروسکوپ های خود راه دنیای بی نهایت کوچک را به روی خویش گشوده و از طریق ماهواره ها و زیردریائی های خود کرات آسمانی و اقیانوس های زمینی را در محدوده عمل خویش گرفته است. جهانی که اتم را شکافته و به قوانین ریاضی گرداننده کائنات دست یافته است. جهانی که بیماری های هزاران ساله را مهار کرده، مرگ و میر انسانها را پائین آورده و جمعیت آنان را تنها در طول یک قرن از دو میلیارد نفر به شش میلیارد نفر افزایش داده

است. جهانی که به تنهائی بیست برابر بقیه کشورهای جهان دانشگاه و انستیتو و لابراتوار و متخصص دارد.

و راه دیگری که در برابر تو است، راه آن بخش دیگر از همین جهان بشری است که امروزه کشور تو درگروه‌بندی جهانی جزئی از آن است، هرچند که از دیدگاه نژادی و زبانی و از نظر فرهنگی همچنان عضو خانواده آریائی است که بخش اعظم از جهان برتر امروز بدان تعلق دارد. و این جهان دیگری که امروز تو جزئی از آن شناخته می‌شوی، دنیائی است که مدت‌ها است در لاک قرون وسطائی خود به خواب اصحاب کهف فرو رفته است. نه هیچ سهمی در نوآوری‌های علمی و فنی جهان امروز ما داشته است، نه در این مدت هیچ قدمی در راه پیشرفت تمدن بشری برداشته است. راه‌ها و راه‌آهن‌هایش را دیگران ساخته اند، معادنش به دست دیگران استخراج شده اند، کارخانه‌هایش به دست دیگران برپا شده اند، کشاورزی و صنعت و بازرگانی و اقتصادش از دیگران مایه گرفته اند، دروس دانشگاهی‌اش از دیگران نسخه‌برداری شده اند، بیمارستان‌هایش با شیوه‌های پزشکی دیگران و با داروهای دیگران گشته اند و می‌گردند، و زندگی روزمره مردمش چنان با استفاده از فرآورده‌های صنعتی بزرگ و کوچک دیگران آمیخته است که اگر تنها چند روز این فرآورده‌ها را از او بگیرند به دنیای قرون وسطائی خودش باز خواهد گشت.

حتی سلاح‌هایی که در کشورهای مختلف این جهان اسلامی برای سرکوبی مردم خود آنها یا برای کشتار «برادران» مسلمان فلک‌زده‌ای در دیگر کشورهای مسلمان به کار گرفته می‌شود، و کلیدهایی که به گردن نوجوانان و کودکان آنها آویخته می‌شود تا پس از شهادت در روی مین‌های ساخت نامسلمانان درهای خانه‌های بهشتی خود را در جهان دیگر با آنها

بگشایند، در کارخانه‌های اسلحه‌سازی یا کلیدسازی دیگران ساخته می‌شود. قدرت‌نمایی‌های نظامی و مانورهای ذوالفقار و طریق القدس و ثامن الائمه او با پشتوانه توپ‌ها و تانک‌ها و موشک‌های ساخت دیگران صورت می‌گیرد و شعارهای الله اکبر او با بلندگوهای ساخت دیگران طنین‌انداز می‌شود. و این همان بخشی از جهان امروز ما است که روزگاری صدرنشین تمدن جهان بود، و اگر امروز بدین حد از ورشکستگی رسیده است این ورشکستگی از فاجعه‌ای آسمانی نیامده است، «ورشکستگی به تقصیر» خود او است.

در این دوراهه انتخاب، تو نه تنها راه فردای خود بلکه راه فرادهای دورتر فرزندان خود و فرزندان فرزندان خود را نیز مشخص خواهی کرد، زیرا که اگر به راه صغیران روی همچنان صغیر خواهی ماند، و اگر راه بالغان را برگزینی به ناچار قوانین حاکم بر جهان بالغان را خواهی پذیرفت که سرآغاز همه آنها این است که انسان‌ها با مغز خودشان فکر کنند و با شعور خودشان تشخیص دهند، و نه اینکه این شعور را در نظم‌های دیکته شده خودکامگان سیاسی یا در توضیح المسائل‌های دین‌سالاران مذهبی بجویند. بخش برتر جهان امروز ما از آن هنگامی بدین راه برتری رفت که کسانی از آن، چند و چونی آنچه را که پیش از آن بدانان قوانین تغییرناپذیر زمینی یا حقایق ابدی آسمانی اعلام شده بود — و در یک جا حکومتها و در جای دیگر کلیسا و مسجد کلیدداران مطلق این قوانین و این حقایق بودند — به پرسش بگیرند و پاسخ بطلبند. از وقتی که در این جهان بالغان اندیشمندی به نام دکارت حتی موجودیت خود را با این استدلال پذیرفت که اگر فکر می‌کند پس وجود دارد، و از وقتی که اندیشمند دیگری به نام نیوتن افتادن سیب را از درخت تنها کار فرشته‌ای ندانست که فرمان خداوند را اجرا کرده باشد، و از وقتی که اندیشمندی سومین به نام کپرنیک جرئت آن کرد که

درگذشت توراتی خورشید به دور زمین تردید کند، عصر تازه‌ای آغاز شد که همه پیشرفت‌های مادی و فکری چند قرن گذشته جهان ما حاصل آن اند.

و از جمله واقعیت‌هایی بنیادی که بخش اعظم از اندیشمندان این جهان پیشرو در طول این سال‌های فروغ بر آن تأکید نهاده اند این است که سیر تحول مذهبی جوامع بشری در طول تاریخ درست به همان صورت و به پیروی از همان ضوابطی انجام گرفته است که سیر تحول سیاسی و علمی و اقتصادی و اجتماعی این جوامع انجام گرفته است، بی آن که در این سیر تکامل عوامل ماوراء الطبیعه‌ای دخالت کرده باشند، یا پیامی از آسمان رسیده باشد، یا ملائک و شیاطین و اجنه‌ای پادرمیانی کرده باشند، و درست به همین دلیل این سیر تحول اقتضا می‌کند که امروزه در انطباق با شرایط فکری بشریت در آغاز هزاره سوم و در تطبیق با دستاوردهای جهان دانش، اندیشه مذهبی نیز پا به مرحله تازه‌ای از تکامل خود بگذارد، یعنی این بار مذهب را در تضاد با واقعیت‌های جهان دانش نجوید، بلکه در تطبیق با این واقعیت‌ها و از ورای آنها بجوید. اسطوره‌های خیال‌بافانه‌ای که روزگاری شیوخ قدیم یهود در محیط‌های کوچک و ابتدائی خود برای پاسخ‌گوئی به نیازهای اختصاصی قوم خویش ساخته و آنها را وحی خدای نوحاسته‌ای اعلام کرده بودند که خودشان او را در آسمان جای داده بودند، امروز جای خود را به حقایق علمی بسیار مسلم‌تری سپرده‌اند که میان آنها با اسطوره‌های کهن به همان اندازه تفاوت وجود دارد که میان دنیای یک خورشیدی دیروز با کائنات چند میلیارد کهکشانی امروز، و میان آفرینش شش‌هزار ساله دیروز با آفرینش شانزده میلیارد سالی امروز، و میان خلقت خلق الساعه دیروز آدم با اصل «تکامل انواع» چند صد میلیون سالی امروز.

با همین مفهوم هیچیک از این برداشتهای نو این نیست که جهان امروز دانش مذهب را به طور اصولی نفی کرده است، بلکه این است که نحوه سنتی برداشت این جهان از مذهب تغییر یافته است، یعنی انسان امروز واقعیت مذهبی را بسیار بیشتر در مفهوم معنوی آن و بسیار کمتر در جلوه بتخانه و کلیسا و مسجد آن می‌جوید. در دسامبر ۱۹۹۸ به مناسبت جشن تولد مسیح، هفته‌نامه فرانسوی **Nouvel Observateur** طی نظرسنجی گسترده‌ای از افکار عمومی، به ویژه از جوانان، خواست که نظر خویش را درباره پرسش‌های مختلف مربوط به معتقدات مسیحی خود ابراز دارند. این پرسش‌ها عمدتاً بر تزه‌های رسمی کلیسا درباره الوهیت عیسی، تثلیث مسیحی، پیامبری و معجزات عیسی و نقش الهی کلیسای کاتولیک متکی بود که در دوران انکزیسیون تردید در اصالت هر یک از آنها خطر ارتداد و تکفیر و به دنبال آن شکنجه و اعدام را برداشت. طبق نتایج این نظرسنجی، ۷۷٪ از پاسخ‌دهندگان گفته بودند که می‌توانند به وجود عیسی و به تعالیم اخلاقی او اعتقاد داشته باشند بی این که این اعتقاد ایشان الزاماً از مجرای کلیسا بگذرد، و ۴۵٪ متذکر شده بودند که برای قبول مسیح نیازی به قبول الوهیت او ندارند، و درکنار ۳۳٪ که پیامبری عیسی را می‌پذیرفتند، ۶۷٪ دیگر او را فقط یک متفکر و مصلح بزرگ می‌دانستند. نتیجه‌گیری نهائی نوول ابسرواتور از این نظرسنجی این بود که «ما با جامعه‌ای سر و کار داریم که به مسیحیت خود همچنان پای‌بند است، ولی برای مسیح جوهری الهی قائل نیست و او را جلوه زمینی خدا یا فرزند او نمی‌شناسد و به معجزاتش نیز عقیده ندارد، و به خصوص کلیسا را واسطه‌ای الزامی برای مسیحی بودن نمی‌داند. مسیحیت آشنای اینان مسیحیتی است که در کائنات‌های باخ و Ave Maria ی شوبرت و تابلوهای رافائل و میکلائو و در شاهکارهای معماری کلیساهای

جهان مسیحی متجلی شده است و نه آنچه در دیوان‌های تفتیش عقاید «ترک‌مادا» و در کشتار سن بارتلمی و هیمه‌های آتش انکیزیسیون منعکس می‌شد، همچنانکه علی‌آشنای ایرانیان آن «همای رحمت» است که در شعر سخنوران و در ذکر صوفیان تبلور می‌یافت و نه آن شمشیرکش مورد ستایش روح اله خمینی که یک روز هفتصد نفر از خوارج را در صفین سر می‌برد و روز دیگر یهود بنی قریظه را در مدینه قتل عام می‌کرد. این جهان مسیحی در حال حاضر ۱۱۲ کشور بزرگ و کوچک را شامل می‌شود که تقریباً در هر خانواده آنها کتاب مقدس Bible (تورات و انجیل) جای خاص خود را دارد. بسیاری از مردم این جهان یکشنبه‌ها به کلیسا می‌روند و در مراسم مذهبی نوئل (کریسمس) و پاک (ایستر) و امثال آن شرکت می‌کنند، و غالب این مردم صادقانه به «وجدان مسیحی» و «اخلاق مسیحی» خود افتخار می‌ورزند. با این همه حتی یک نفر از مردم این جهان دومیلیارد نفری را نمی‌توان یافت که قوانین کتاب مقدس را در مورد برده‌داری یا اجرای قانون سنگسار و قصاص یا حلال و حرام توراتی خوراکی‌ها یا انجام قربانی‌های غالباً وحشیانه‌ای که در کتاب مقدس فریضه‌ای الزامی شناخته شده اند قابل قبول بدانند، با عدم اطاعت فرزند را از پدر یا بی‌احترامی به یهوه را شایسته مجازات سنگسار بشمارد.

همین جهان پیشرفته مسیحی اخیراً پنجاهمین سالگرد تدوین و اعلام منشور جهانی حقوق بشر توسط سازمان ملل متحد را به عنوان عالی‌ترین دستاورد حقوقی و قضائی خود جشن گرفت، و این منشوری است که دست کم دوازده ماده از مواد سی‌گانه آن با قوانین کتاب مقدس تناقض دارد، و در این دوگانگی، قوانین این منشور حقوق بشر به قدری مترقی‌تر و عادلانه‌تر از قوانین کتاب مقدس است که حتی کلیسای واتیکان نیز جرئت مخالفت آشکار

با آنها را نیافته است. در همین جهان مسیحی، تقریباً همه کشورها حکم اعدام را لغو کرده اند، در صورتی که این حکم یکی از مقررات اصولی تورات است، و در مورد جلوگیری از کنترل موالید کلیسا علی‌رغم آنکه همه وزنه اعتبار مذهبی و امکانات سیاسی و تبلیغاتی خود را به کار گرفته، موفقیتی نیافته است، زیرا تلاش او با نیازمندی‌های واقعی جامعه امروز بشری تطبیق نمی‌کند. حتی در اعلامیه اسلامی حقوق بشر هم که در سال ۱۹۵۰ از جانب کشورهای اسلامی انتشار یافت بر حقوقی از قبیل آزادی مذهب و منع بردگی و تساوی کامل حقوق زن و مرد به صورتی قاطع تأکید نهاده شده است، در صورتی که همه اینها با مقررات قرآنی تناقض دارند.

قانون حجاب اسلامی که هم اکنون در ایران و برخی از دیگر کشورهای جهان مسلمان به صورت الزامی اجرا می‌شود نمونه‌ای بارز از آن قوانینی است که در جهان آغاز هزاره سوم نه قابل اجرا و نه شایسته اجرایی، زیرا که ماهیت اصولی آن اهانتی آشکار به شخصیت انسانی زن مسلمان است. هیچ جامعه متمدنی نمی‌تواند نیمی از افراد خود را به درون چادر سیاه بفرستد برای این که نیمه دیگر این جامعه را از وسوسه برکنار نگاه دارد، بی آن که برای این کار از مردان «بالغ و رشید و عاقل» خود بخواهد که خودشان را بر غرائز خویش کنترل بیشتری داشته باشند. چنین منطقی منطق توضیح المسائل‌های جهان تشیع است که در آنها از مومنین خواسته نمی‌شود که با حیوانی بی‌گناه وطی نکنند، بلکه حیوانی که مورد وطی قرار گرفته است محکوم بدان می‌شود که به محلی دیگر برده شود و کشته شود.

ادعای آنکه منظم‌اً به نام «اسلام ناب محمدی» علیه فرهنگ منحن غرب صادر می‌شود مغلطه‌ای آشکار بیش نیست، زیرا هرچند راست است که این فرهنگ نقاط ضعف

بسیار نیز دارد، ولی آنچه اینان به عنوان «انحطاط فرهنگی» بر آن انگشت می‌گذارند نه تنها بخشی از این نقاط ضعف نیست، بلکه درست بالعکس از مثبت‌ترین نقاط آن است.

فرهنگ «غیرمنحط» کنونی جهان اسلامی، در کدام یک از کشورهای این جهان راه‌حل‌های بهتری از راه‌های جهان مترقی در مورد مسائل کلی یا روزمره کسان را ارائه کرده است؟ کدام آزادی‌های بیشتر فردی یا اجتماعی را؟ کدام قانون و عدالت جامع‌تر قضائی را؟ کدام برنامه‌های تعاونی و نوع‌دوستانه را؟ و به موازات آنها کدام دانش و صنعت پیشرفته‌تری را؟ کدام رفاه مادی یا برتری سیاسی یا نظامی یا اقتصادی را؟ کدام ارزش‌های اخلاقی و معنوی را؟

شعارهای ضد «غرب زدگی» آیت اله‌ها و حجت الاسلام‌های این جهان جز آن که تنها در تحکیم قدرت خصوصی خودشان به کار گرفته شود، چه اعتلائی برای «اسلام ناب محمدی» به همراه آورده است؟ و جز این که فاصله این جهان اسلامی را از کاروان تمدن بشری باز هم بیشتر کند و بر عقب‌ماندگی آن صحنه باز هم مؤکدتری بگذارد چه حاصلی داشته است؟ اگر اروپای جاهل قرون وسطی نیز با شعار «شرق‌زدگی» را دستیابی به دانش برتر جهان اسلامی را به روی خود بسته بود، با کدام پشتوانه علمی توانسته بود این دانش برتر را سنگ زیربنای نیرومندی خود قرار دهد و با بهره‌گیری از آن خیلی زود همین جهان اسلامی را به زیر فرمان خویش در آورد؟



آنچه بعداً انقلاب اسلامی ایران نام گرفت در مفهوم نهائی خود برخورد اجتناب‌ناپذیر

این دو برداشت از مذهب و از واقعیت‌های مذهبی بود که یکی از آنها از آینده و دیگری از گذشته نشان داشت. یکی از آنها اسلامی بود که ایران با زیربنای فرهنگی آریائی خود به صورتی کمابیش هماهنگ با برداشت‌های اروپای عصر فروغ شکل داده بود، و دیگری اسلامی قشری که مسیحیت انعطاف‌ناپذیر دیوان‌های تفتیش عقاید قرون وسطی را منعکس می‌کرد. به تعبیری دیگر، رویارویی دو ایران جدا از یکدیگر بود: ایرانی که در طول هزاره‌ها به دست خود ایرانیان ساخته شده بود و ایرانی وارداتی که از خارج مرزها آمده بود و علی‌رغم ماهیت بیگانه خود ادعای صاحب‌خانگی می‌کرد. در این ایران، به خصوص از زمان صفویان که بر این صاحب‌خانگی مهر تأیید زدند تا پایان دوران قاجار همه چیز در اختیار منافع خصوصی کارگردانان روحانیت شیعه گذاشته شده بود، و لازمه تأمین این منافع وجود جامعه‌ای بود که در اجرای قوانین تغییرناپذیر آسمانی جامعه مقلدان و مجتهدان یعنی جامعه قیم و صغیر باقی بماند. چنین بود که در پایان عصر قاجار، این جامعه‌ای که از دوران صفویه به بعد ارتباط فکری آن با دانش و بینش اروپا تقریباً به کلی قطع شده بود، به صورت یکی از عقب‌مانده‌ترین جوامع روی زمین درآمده بود و فاصله زیادی با آن نداشت که حتی موجودیت سنتی خویش را نیز از دست بدهد و به مجتمع تمدن‌های منقرض شده تاریخ بپیوندد.

از همان هنگامی که ظهور سلسله‌ای تازه این معادله سیصد ساله را بر هم زد، و ایران همچون ترکیه دوران بعد از خلافت در این مسیر قرار گرفت که ولو با تأخیر بسیار دوباره به کاروان جهان پیشرو بپیوندد، برخورد سنگین و نهائی دو ایران ایرانی و غیر ایرانی اجتناب‌ناپذیر بود. ترکیه کمال آتاتورک رویارویی مشابهی را در شرایطی مساعدتر از شرایط ایران از سر گذرانیده بود، زیرا این ترکیه‌ای بود که از شکست نظامی خلافت عثمانی در جنگ

جهانی اول سر برآورده بود و زمینه در آن برای جدائی قاطع از گذشته آماده‌تر بود، ولی در ایران، پیش از آن که راه به طور اصولی بر ارتجاع بسته شود بروز جنگ جهانی دوم و اشغال نظامی کشور و بازگشت اعلام نشده نفوذ استعماری این تلاش را در نیمه راه متوقف کرد، در انتظار آن که در سال‌هایی دیگر حسابگری‌هایی شناخته‌شده راه را بر روبروئی سرنوشت‌ساز ایران ایرانی و ایران وارداتی بگشاید.



ایران فردای ما در هزاره‌ای که از راه می‌رسد تنها نیاز به تحولی سیاسی یا اقتصادی و یا اجتماعی در حد تحولات دیگر کشورهای پیشرفته یا پیش‌نرفته جهان ندارد، نیاز به یک خانه‌تکانی اصولی در مقیاس هزاره‌ها و نه در مقیاس سده‌ها و ده‌ها و سال‌ها دارد، نیاز بدان که همچون سمندر افسانه‌ای از درون خاکستر آتشی که در آن سوخته است دیگر باره جوان و پویا سر برآورد. **نیاز به «تولدی دیگر» دارد.**

فصلی طولانی از تاریخ این کشور که هزار و چهارصد سال پیش در قادسیه آغاز شد می‌باید در آغاز هزاره تازه در قم بسته شود، برای این که اسلام سیاسی هزار و چهارصد ساله جای خود را به اسلامی در مفهوم واقعی یک مذهب یعنی در مفهوم معنوی آن بسپارد، مذهبی که آگاهانه و آزادانه از جانب افراد پذیرفته شده باشد، همانند آن مسیحیتی که در جهان کنونی غرب آزادانه و آگاهانه، در صورتی معنوی و نه سیاسی، از جانب افراد پذیرفته شده است.

نسل نوحاسته‌ای که الزاماً باید ایران فردا را بر روی ویرانه‌های ایران امروز بنیاد نهد،

تنها موظف به طرح‌ریزی و اجرای یک برنامه بازسازی نیست، بلکه مسئول طرح و اجرای دو برنامه مجزا از یکدیگر — هرچند مکمل یکدیگر — است. یکی از این دو برنامه، برنامه‌ای اضطراری و کوتاه‌مدت است و دیگری برنامه‌ای بنیادی و درازمدت. برنامه نخستین پایان دادن به رژیم قرون وسطائی قییم و صغیر است که اصولاً وجود آن در جهان قرن بیستم در کشوری چون ایران دشنامی به تاریخ و فرهنگ ملت ما و به حیثیت انسانی همه نسل‌هائی است که در طول هزاران سال در این سرزمین زیسته اند و همه نسل‌های دیگری که می‌باید در هزاران سال آینده در آن زندگی کنند. و برنامه دیگر، بنیادگرایی فردائی است که در آن فرزندان این سرزمین بتوانند در ایرانی ایرانی، با هویتی ایرانی، با تکیه بر ارزش‌های فرهنگی ایرانی، کشور خود را به صورتی هماهنگ با دانش و بینش جهان پیشرفته هزاره سوم و نه در محدوده ضوابط دوران جاهلیت عربی یا قرون وسطی بازسازی کنند.



در هر برداشت تازه‌ای، این واقعیت اصولی می‌باید مبنای کار قرار گیرد که موضع ایران در جهان اسلامی از آغاز با همه اجزای دیگر این جهان فرق داشته است و امروز نیز فرق دارد، زیرا برخلاف کلیه آن‌های دیگر ایران هیچوقت هویت ملی و هویت اسلامی خود را یکی ندانسته و هیچوقت نیز حاضر به فدا کردن اولی در راه دومی نشده است. در این باره قبلاً با تفصیلی بیشتر سخن رفته است و تکرار آنچه گفته شده است ضرورتی ندارد.

واقعیتی که بالعکس تذکرش ضرورت دارد، این است که محدود کردن انحصاری هویت ملی، به عضوی از اعضای جهان اسلامی — جهانی که اصولاً در هیچ شرایطی اسلام ایرانی را

اسلام خود نشناخته و مسلمانی ایرانی را مسلمانی واقعی ندانسته است — نه تنها از هیچ جهت سیاسی یا اقتصادی و یا فرهنگی کمکی به ایران نمی‌کند، بلکه مشکلات فراوانی را نیز برای او پدید می‌آورد که در غیر این صورت پدید نمی‌آید، و او را درگیر مناقشاتی می‌کند که غالباً ارتباطی با او ندارد.

قلمرو سنتی نفوذ ایرانی از آغاز تاریخ ایران سرزمین‌های پهناور آسیای میانه و چین و آسیای جنوبی و به ویژه شبه قاره هندوستان بوده است که به همین جهت جای پای چند هزار ساله ایران را در سراسر آنها به فراوانی می‌توان یافت. سال‌ها پیش جواهر لعل نهرو، بنیان‌گذار سیاسی هند امروز، در نامه‌هایی که از زندان انگلیس‌ها به دخترش ایندیرا می‌نوشت، بر این تأکید نهاد که در تمام طول تاریخ هیچ کشوری در کشور دیگر بدان اندازه که ایران در هند اثر بخشیده اثر نبخشیده است. زبان فارسی صدها سال زبان درباری و فرهنگی این سرزمین بوده است، چنانکه شمار سخنوران پارسی زبان هند از چند برابر شمار همه سخنوران خود ایران فراتر رفته است، و به نوشته نهرو اگر استعمار انگلستان با همه نیروی خود علیه گسترش این زبان برنخاسته بود شاید هنوز هم فارسی زبان رسمی هندوستان بود. قسمتی از عالی‌ترین آثار معماری این سرزمین دستاورد معماران چیره‌دست ایرانی است. بنای رویائی تاج محل که ویل دورانت آن را زیباترین بنای جهان می‌داند، به تعبیر معروف رنه گروسه روح ایران است که در کالبد هند حلول کرده است.

گنجینه آثار خطی فارسی در هند بزرگ‌ترین گنجینه دستنویس‌های فارسی در تمام جهان است و بدایع نقاشی و مینیاتوری ایرانی نفیس‌ترین مجموعه آثار هنر نقاشی این کشورند. موجودیت کشوری چون پاکستان بر اساس ایدئولوژی محمد اقبال شاعر پارسی‌گوی

لاهور پی‌ریزی شد و نام آن نیز از پارسی مایه گرفت، کشمیر ایران صغیر نامیده شد و بنگال همچنان کانون قند پارسی باقی ماند.

همین نزدیکی همه جانبه را در تاریخ روابط ایران و چین می‌توان یافت. جاده معروف ابریشم نه تنها یک شاهراه بازرگانی، بلکه یک شاهراه فرهنگی و هنری کهن است که اندیشه‌های مذهبی و فلسفی زرتشتی و مهری و مانوی ایران را به طور مستمر به امپراتوری پهناور چین منتقل کرده است، حتی مسیحیت و اسلام نیز، در صورت ایرانی این هر دو، یعنی مسیحیت نستوری و اسلام ایرانی، از طریق همین شاهراه به چین رفته اند. میلیون‌ها مسلمان چینی در طول قرون به زبان فارسی نماز خوانده اند و امروز نیز می‌خوانند. بزرگ‌ترین مسجد چینی در هانگ چه ئو با کتیبه زیبای پارسی آراسته شده است، و چنانکه ابن بطوطه سیاح نامی عرب در خاطره سفر خود بدین کشور حکایت می‌کند شعر سعدی شیراز، تنها نیم قرن پس از خود او، ترانه رایج خنیاگران چینی بوده است. بقایای آتشگاه‌های زرتشتی و پرستشگاه‌های مهری و مانوی در سراسر چین یادگارهای دیگری از پیوندهای مذهبی این دو تمدن بزرگ جهان باستان اند، همچنانکه شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی از پیوندهای تاریخی و گاه عاطفی این دو حکایت دارند. اثر پژوهشی معتبری به نام Sino-Iranica که در آغاز قرن کنونی توسط یک دانشگاه امریکائی منتشر شد به نوبه خود معرف آن است که شمار بسیاری از میوه‌ها و گل‌ها از ایران به چین رفته اند و هنوز هم نام‌هائی ایرانی دارند.

همین ابن بطوطه در شرح سفر خویش به اندونزی کنونی نقل می‌کند که زبان پارسی زبان جاوه و سوماترا بوده و داستان‌سرایان و سخنوران و صوفیان ایرانی به اندازه خود ایران در آن قرب و منزلت داشته اند. هنوز هم در گوشه و کنار این سرزمین مردم مشتاقانه به

زیارت آرامگاه‌های این صوفیانی می‌روند که بر سنگ‌های گورشان غزل‌های عارفانه سعدی و حافظ شیراز نقش زده شده است.

سرزمین‌های پهناور آسیای میانه که امروز جمهوری‌های تازه‌استقلال یافته تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان و قرقیزستان و کازاخستان را در بر می‌گیرند، و جمهوری‌های قفقازی گرجستان و ارمنستان و آذربایجان و داغستان، به نوبه خود گنجینه‌داران بزرگ فرهنگ و هنر ایران اند و شهرهائی چون بدخشان و سمرقند و فاراب و بخارا و گنجه و شیروان و نخجوان چنان با تاریخ و فرهنگ ایران آمیخته اند که میان آنها با طوس و نیشابور و ری و شیراز تفاوتی نمی‌توان یافت.

نه تنها تاجیکستان فارسی‌زبان عضو جدائی‌ناپذیری از خانواده بزرگ ایرانی است، بلکه حتی باغچه سرای کریمه که در میان امواج دریای سیاه، هنوز غرق در گل‌های سرخی است که خان‌های تاتار این سرزمین از شیراز بدانجا آورده اند سراپا رنگ ایرانی دارد، و در کاخ سلطنتی پیشین گرجستان، همچنان به جهانگردان تالاری نشان داده می‌شود که در آن هر شامگاه نغمه‌سرائی خوش‌آواز صفحاتی از شاهنامه فردوسی را برای ملکه تمار می‌خوانده است. در دل همین قفقاز، هنوز ایرانیان کهنی خانه دارند که جمهوری «اوست» خود را همچنان «ایران» می‌نامند و زبانی را که از اجداد آلان خود به ارث برده اند ایرانی می‌خوانند و هنوز غاری را که زادگاه میترا شناخته می‌شود در کوهستان بلند خود به مسافران نشان می‌دهند.

همه این سرزمین‌ها و این تمدن‌ها در ارتباط تاریخی خویش با ایران این وجه مشترک را دارند که جای پراحترام فرهنگ ایرانی را برای خود ایران محفوظ نگاه داشته اند، در

صورتی که جهان اسلامی این حق را از فرهنگ پارسی دریغ داشته، یعنی هر آنچه را که از بزرگان این فرهنگ دریافت داشته یا به حساب نویسندگان عرب گذاشته و یا بدانها برچسب کلی اسلامی زده است بی آن که به ماهیت ایرانی آنها اعتنائی کرده باشد.

زیانی که وجود رژیم به نام ولایت فقیه در ایران در سال‌های فروپاشی امپراتوری شوروی در ارتباط با جمهوری‌های نوحاسته آسیای میانه به مصالح ملی کشور ما وارد آورد زیانی به تمام معنی جبران‌ناپذیر بود، زیرا فرصتی تاریخی پیش آمده بود تا ایران پیوندهای کهن خود را با این سرزمین‌ها و با مردم آنها از سرگیرد، و احیاناً فدراسیونی را پی‌ریزی کند که ضامن منافع سیاسی و اقتصادی و فرهنگی همه اعضای آن باشد، نه این که به جای همه چیز برای آنها مبلغ مذهبی و کتاب دعا بفرستد و آنها را وادارد تا برای احتراز از بنیادگرائی ولایت فقیه، رو به جانب ترکیه و روسیه و کارتل نفتی امریکائی - اروپائی آورند.



ایران فردا، در تولد تازه خود، گذشته از بازیابی دوستان کهن و دوستی‌های کهن، تعهدی جهانی نیز در ایفای رسالتی که فرهنگ جهان‌بین او از آغاز بر عهده‌اش گذاشته است، به خصوص در راستای اندیشه مذهبی، به عهده دارد که از میراث چند هزار ساله او در این زمینه سرچشمه می‌گیرد، و یکصد و پنجاه سال پیش هگل آن را نمونه‌ای منحصر به فرد در تاریخ جهان دانست.

همچنانکه پیش از این گفته شد، در دوران کنونی ما در همه زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، جهان تازه‌ای در حال شکل گرفتن است، به همین دلیل در زمینه

مذهبی نیز ساختار تازه‌ای در حال شکل گرفتن است، به همین دلیل در زمینه مذهبی نیز ساختار تازه‌ای شکل می‌گیرد که وجه مشخص آن جهانی بودن آن است، زیرا این ساختار به دنیای آینده‌ای تعلق دارد که در آن مرزهای سیاسی و جغرافیائی و نژادی روز به روز بیشتر جنبه سنتی جداکننده خود را از دست می‌دهند و حقیقت‌های مجزای غیرتوحیدی و توحیدی در جلوه‌های یهودی و مسیحی و مسلمان خویش جای خود را به حقیقت واحدی می‌سپارند که برای خداشناسی جهانی تکیه دارد، و بارزترین خصیصه این خداشناسی جهانی این است که این بار رابطه بشر با خدای او رابطه‌ای بی‌واسطه است که از طریق کاهن، خاخام، کشیش، مفتی، و آیت اله نمی‌گذارد، و دیوان‌های تفتیش عقاید و دادگاه‌های شرع و خواهران زینب و انصار حزب اله نیز بر آنها نظارت نمی‌کنند، و طبعاً خونی هم به نام خدا ریخته نمی‌شود و شکنجه‌ای به نام خدا صورت نمی‌گیرد. تفاوتی هم برای این خدا ندارد که برای او گنبد و بارگاه بزرگ‌تری بسازند یا صلوات بلندتری بفرستند. از دیدگاه این خدا آن روسپیان استرالیائی که اخیراً درآمد یکماهه خود را به کمک به پژوهش‌های بهداشتی در امر مبارزه با بیماری ایدرز (سیدا) اختصاص دادند بسیار بالاتر از عالیجنابانی جای دارند که درکنار صف‌های گرسنگان برای او کلیسا و مسجد می‌سازند.

عبادتی مقبول‌تر از انجام تشریفات سنتی بی‌حاصلی که عموماً کار و کیلان بی‌وکالت‌نامه این خدایند و نه کار خود او، تلاش صادقانه برای ساختن جهانی بهتر و برقراری جامعه بشریتی پیشرفته‌تر است که در آن از بی‌عدالتی‌ها و نابسامانی‌ها و از رنج‌ها و دردهائی که هم اکنون بخش‌های بزرگی از این جامعه بشری قربانیان ناتوان آن اند و گزارش‌های رسمی مراجع صلاحیت‌دار بین‌المللی به طور منظم بر آنها تکیه می‌گذارند هر چه کمتر نشان باشد.

این گزارش‌هایی که به طور منظم از جانب سازمان‌ها و مراجع مختلف جهانی در زمینه مسائل انسانی مختلف مربوط بدین سازمان‌ها منتشر می‌شوند همگی بیانگر این واقعیت‌اند که هنوز تلاشی بسیار ضروری است تا چنین دنیای بهتری ساخته شود. گزارش سازمان بهداشت جهانی که تنها در چند ماه پیش منتشر شده، حکایت از آن دارد که در حال حاضر در جهان سوم در هر دو ثانیه یک کودک از گرسنگی می‌میرد، و تنها در عرض یک سال ۱۳ میلیون کودک یعنی معادل صد برابر قربانیان بمب اتمی هیروشیما از بدی تغذیه یا از گرسنگی تلف شده‌اند درست مانند این که در هر روز از روزهای سال یک شهر کامل با جمعیتی در حد متوسط و صرفاً متشکل از کودکان، از روی زمین محو شده باشد. طبق همین گزارش در جهان امروز ما ۳۰۰ میلیون کودک کم‌خونی ناشی از کمبود آهن و ۳۰۰ میلیون نفر دیگر به بیماری گواتر ناشی از کمبود ید دچارند و ۱۰۰ میلیون کودک به علت کمبود ویتامین بینائی خود را از دست داده و کور شده‌اند.

گزارش کنگره بین‌المللی مربوط به کار غیر قانونی بچه‌ها در جهان، که در ۱۹۹۷ در اسلو برگزار شد، حاکی از این است که در حال حاضر ۲۵۰ میلیون کودک ده تا چهارده ساله در شرایطی وحشتناک در سراسر جهان شبانروزی گاه تا هجده ساعت به کار گرفته می‌شوند. تنها در یک کشور برزیل پنجاه هزار دختر بچه ده تا پانزده ساله از راه فحشا زندگی می‌کنند و غالباً تأمین زندگی والدین خود را نیز به عهده دارند. به گزارش سازمان انگلیسی مبارزه با بردگی کودکان (OXFAM) بسیاری از بچه‌ها را با کامیون‌های گوسفندکشی به بازار فروش می‌برند و قیمت آنها را برحسب وزنشان دریافت می‌دارند. تعداد کودکان سرراهی امریکای لاتین به تنهایی ۴۰ میلیون نفر برآورد شده است. به گواهی UNICEF دو میلیون

کودک به طور منظم مورد بهره‌برداری جنسی قرار دارند، و به نوشته نیویورک تایمز برخی از کودکان که به نام معالجه به ایالات متحده امریکا دعوت می‌شوند برای آزمایش‌های پزشکی داروهای تازه به صورت خوکیچه‌های هندی مورد استفاده قرار می‌گیرند. مادر ترزا، قدیسه مسیحی سال‌های ما و برنده جایزه نوبل صلح، در یکی از آخرین مصاحبه‌های خود فاش کرد که در برزیل هر ساله صدها کودک نوزاد از سطل‌های زباله کنار خیابان‌ها برداشته می‌شوند.

تازه‌ترین گزارش سازمان یونسکو، شمار بی‌سوادان امروز جهان را بیش از یک میلیارد نفر تعیین کرده است، که هر ساله ۱۱۰ میلیون کودک محروم از آموزش بدانها افزوده می‌شوند.

نظم اقتصادی غیر عادلانه ای که بر جهان امروز حکومت می‌کند بیش از مجموع کوتاهی‌های مومنان جهان در انجام فرائض مذهبی خود در مکتب خدانشناسی ناپذیرفتنی است. در روز سالانه مبارزه جهانی با فقر و گرسنگی سال ۱۹۹۸، سازمان ملل متحد اعلام کرد که در حال حاضر یک میلیارد و نیم نفر از جمعیت شش میلیون نفری جهان در فقر مطلق به سر می‌برند که یک میلیارد و سیصد میلیون نفر آنها از مردم آسیا و آفریقا و امریکای لاتین هستند. این فقیران که ۲۵٪ از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند جمعاً تنها از یک درصد درآمد جهانی برخوردارند درآمدهای که در سال گذشته رقم آن ۲۵۰۰۰ میلیارد دلار بوده است.

یعنی یک و نیم برابر فاصله زمین با خورشید، اگر به حساب نشریه لوموند دیپلماتیک این فاصله را با اسکناس‌های یک دلاری که به دنبال هم بگذارند فرش کنند. به حساب همین نشریه، نسبت درآمد ثروتمندان و فقیران جهانی از سی بر یک در دهه هشتاد به ۷۸ بر یک در دهه ۹۰ بالا رفته است. در جهان آغاز هزاره سوم، جنگ صلیبی یا جهاد اسلامی واقعی تلاشی است که می‌باید جهان بشریت برای تعدیل نظم غیر عادلانه اقتصادی امروز جهان و

استقرار نظم انسانی‌تر و عادلانه‌تری در جای آن به کار بندد، زیرا این نظام ظالمانه اقتصادی آن جعبه پاندورائی است که تمام نابسامانی‌های اجتماعی و اخلاقی و جنگ‌ها و کودتاها و ژنوسیدها و دیکتاتوری‌ها و قحطی‌ها و مرگ‌های دسته‌جمعی گرسنگان و بیماران و فحشا و بی‌سوادی و بسیار تباهی‌های دیگر جامعه بشری از آن سر بر می‌آورند.



برداشت جهان‌بینانه از واقعیت‌های مذهبی در بیرون از برداشت‌های کوتاه‌نگرانه قشری، برای فرهنگ ایرانی برداشتی تازه نیست. حتی پیش از مولوی نیز، خمیرمایه این فرهنگ این بوده است که: «ما ز قرآن مغز را برداشتیم، پوست را بهر خسان بگذاشتیم»، هرچند که در این مورد تنها قرآن مطرح نبوده، مذهب و اندیشه مذهبی در صورت کلی آن مطرح بوده است.

جلوه‌های گوناگون این روشن‌نگری و تضاد آن را با قشریت دین‌سالاران، در تمام تاریخ اسلامی ایران متجلی می‌توان یافت. اگر جهان غرب در دوران معینی قرن فروغی فراگیر و چشمگیر داشته است، جهان ایرانی در دورانی درازتر، منتها به صورتی پراکنده‌تر و به همین دلیل نامحسوس‌تر و به نوبه خود جهانی آکنده از فروغ بوده است. شمار بزرگان اندیشه و ادب این کشور که در هزار و چهار صد ساله گذشته به طور پیگیر با فرهنگ قشریت در ستیزه بوده اند، و بسیاری از آنان در این راه جان باخته یا به زندان افتاده و یا به تبعید رفته اند، از آنچه می‌توان پنداشت بیشتر است.

من خود در سال‌های گذشته نمونه‌هایی از گفته‌های بیش از دویست تن از اینان را در

کتابی به نام «درپیکار اهریمن» ارائه کردم، و در همین کتاب حاضر نیز نمونه‌های دیگری از این آثار را، که به آزاداندیشان بلندقدر نخستین قرون اسلامی ایران: ابن مقفع، راوندی، سرخسی و به خصوص یکی از بزرگ‌ترین آزاداندیشان همه تاریخ جهان، زکریای رازی، مربوط می‌شود ارائه کرده‌ام. آنچه می‌باید اختصاصاً در اینجا بر آن تأکید گذارم، سهمی است که در یکصد سال گذشته، یعنی از سال‌های مشروطیت تا به امروز، پاسداران دیگری از این فرهنگ مبارز، در همین راه یعنی در پیکار با قشریت و واپسگرایی و سودجویی مذهبی بر عهده داشته‌اند، و این تلاش در دو دهه گذشته ابعادی یافته است که در نوع خود قرن فروغ اروپائی را به یاد می‌آورد. شمار آثار ارزنده‌ای که در این مدت کوتاه در جامعه برون‌مرزی ایرانی در این راستا توسط نویسندگانی سابقه‌دار یا نویسندگان نوحاسته نسلی جوان‌تر انتشار یافته است، و نه تنها کمیت بلکه کیفیت عالی آنها، این احساس را پدید می‌آورد که انقلاب واپسگرایی پایان قرن بیستم کشور ما در کنار همه دستاوردهای منفی خود دستاورد کاملاً مثبتی نیز به صورت چنین تلاش فرهنگی پویا همراه داشته است.

پیشگامان این «عصر فروغ» ایرانی را باید در ایران نیمه اول قرن حاضر جست، که از میان آنان می‌توان از میرزا آقا خان کرمانی، آخوندزاده، جمال الواعظین، ایرج، عارف، پور داود، هدایت، کسروی، محمد مسعود، نوبخت، بهار، دشتی، سرمد، پروین اعتصامی، فروغ فرخزاد یاد کرد، همچنانکه در دوران بیست ساله گذشته می‌باید به عنوان نمونه از سخنورانی چون نادر نادرپور، اخوان ثالث، سایه، ضیاء مدرس، حمید مصدق، محمد عاصمی، اسماعیل خوئی، شهناز اعلامی، از پژوهشگرانی چون سعیدی سیرجانی، جلال آشتیانی، صادق (نام مستعار)، روشنگر (نام مستعار)، عبدالرحمن (نام مستعار)، علی میر فطروس، از نویسندگانی

چون بهرام چوبینه، مهشید امیرشاهی، کورش آریامنش، هوشنگ زنوزی، از طنزپردازانی چون ایرج پزشک‌زاد و هادی خرسندی، و از اندیشمندانی چون حسین ملک، منوچهر جمالی، هوشنگ معین‌زاده نام برد که هر کدام از آنان هم استادانه و هم شجاعانه به روشنگری پرداختند و مکتبی آینده‌ساز را پی افکندند که بی‌گمان نقش آن در ایفای رسالتی که سال‌ها پیش رنه گروسه، یکی از سرشناس‌ترین شخصیت‌های فرهنگی قرن ما بر آن تأکید نهاده بود، نقشی بنیادی است:

«اساسی‌ترین مسئله جهان امروز ما در آمیختن شرق و غرب برای دستیابی به یک واقعیت جهانی بر مبنای یک تفاهم جهانی است، و سرمشقی که فرهنگ ایران در همه تاریخ خود ارائه کرده است نمایانگر این واقعیت است که چنین تفاهمی تحقق‌پذیر است، زیرا این فرهنگ با نبوغ اندیشه خویش خود به خود مظهر آمیزش موزونی از شرق و غرب و ادغام این هر دو در یک واحد بزرگ جهانی است.»

تایپ شده توسط: آرش آریامنش